

آنگاه خداوند چشمان بلعام را گشود و او فرشته خداوند را دید که شمشیر برهنه به دست، بر سر راه موضع گرفته بود. پس بلعام خم شده، روی بر زمین نهاد³². فرشته خداوند به وی گفت: «چرا الاغ خود را این سه بار زدی؟ اینک به مقابله با تو بیرون آمدم، زیرا راه تو را نزد خویش فاسد یافتم³³. الاغ مرا دید و این سه بار از حضور من راه خود را کج کرد. اگر راه خود را از حضور من کج نکرده بود، به یقین هم‌اکنون تو را کشته و او را زنده گذاشته بودم³⁴». آنگاه بلعام به فرشته خداوند گفت: «گناه کردم، زیرا نمی‌دانستم بر سر راه به مقابله با من موضع گرفته‌ای. حال اگر رفتنم در نظرت ناپسند است، باز خواهم گشت³⁵». فرشته خداوند به بلعام گفت: «با این مردان برو، ولی کلامی را که من به تو می‌گویم، همان را بگو و بس.» پس بلعام همراه سروران بالاق رفت.



داستان بلعام با الاغ سرسختش برای بزرگسالان و کودکان الهام بخش است. برای مرور، این داستان را کمی خلاصه می‌کنم: در هنگامی که بنی اسرائیل در بیابان بودند، نزدیک قوم موآب رسیدند. موآبی‌ها با بنی اسرائیل دشمنی داشتند و می‌خواستند بر آنها از نظر نظامی غلبه کنند. برای این هدف، پادشاه موآب از بلعام نبی خواست که ابتدا بنی اسرائیل را نفرین کند. اما خدا نزد بلعام آمد و آن را اجازه نداد و به این دلیل او بنی اسرائیل را نفرین نکرد. هنگامی که پادشاه موآب متوجه این موضوع شد، پاداش نفرین کردن اسرائیل را افزایش داد تا بلعام بر خلاف خواست خدا قوم را نفرین کند. این بار خداوند اجازه داد بلعام برود، اما با این شرط که فقط آنچه را که خدا دستور داده بود بگوید. اما بلعام مستقیماً و به طور خاص به سمت اسرائیل رفت و ظاهراً می‌خواست بدون توجه به صدای خدا آنها را نفرین کند. از این گذشته، او برای انجام این کار پول زیادی دریافت کرده بود. سپس خداوند خشمگین شد و با فرشته‌ای که شمشیری برهنه در دست داشت راه او را بست. اما بلعام نتوانست این فرشته را ببیند. فقط الاغ فرشته را دید و راه خود را کج کرد. وقتی بلعام الاغ را زد، الاغ فرمان او را برای بار دوم رعایت نکرد و پای بلعام را نیز به دیوار لگد کرد. وقتی بلعام الاغ را دوباره زد، حیوان روی زمین دراز کشید و از حرکت خودداری کرد. بلعام انقدر الاغ را زد تا سرانجام خداوند چشمانش را باز کرد و او نیز فرشته را دید. سپس توبه کرد. خداوند به او اجازه داد تا راه به اسرائیل را ادامه دهد. اما این بار نه برای نفرین کردن آن قوم بلکه برعکس. او اکنون بایستی آنها را برکت می‌داد. این به معنی فریب دادن پادشاه موآب بود و عواقبی داشت.

این داستان نه تنها یک داستان کودکانه فوق‌العاده است، بلکه الهام بخش برای بزرگسالان نیز می‌باشد چون الاغ خدانشناس یا فرشته‌شناس بود، در حالی که پیامبر برای این موضوع نمره ۰ گرفت. این داستان نه تنها ما را می‌خنداند بلکه حیران‌کننده است چون ما را وادار می‌کند تا در مورد اینکه چه چیزی بین زمین و آسمان نهفته است، فکر کنیم. و همچنین شگفت زده می‌شویم چه چیزهایی بین حیوانات و انسان امکان پذیر است. اما در مرحله‌ی بعد با خود فکر کردم

: چگونه باید در مورد این موضوع موعظه کنم؟ و به طور کلی چگونه باید در مورد فرشتگان صحبت کنم؟ آنها عمدتاً برای ما نامرئی هستند و مانند بلعام نمی‌توانیم فرشتگان را که در اطرافمان هستند ببینیم که شبانه روز مراقب ما هستند. اما قیل از اینکه در مورد ظهور فرشتگان صحبت کنیم، تعجب می‌کنیم که این داستان بلعام با الاغ سرسختش حتی در کتاب مقدس وجود دارد. بلعام، پیامبر، ظاهراً هیچ آگاهی از فرشتگان نداشت و با این حال می‌توانست با یک الاغ گفتگوی عادی داشته باشد. اما این یک داستان خنده‌دار کودکانه نیست، بلکه به ما نشان می‌دهد که تناقض انسان با خدا چقدر جدی است. و بلعام فردی بود که همیشه ضد خدا بود. به همین دلیل است که عهد جدید مکرراً از بلعام به عنوان الگوی منفی اشاره می‌کند: نامه دوم پطرس به ما هشدار می‌دهد که مانند بلعام کر و لال نشویم تا دیگر صدای خدا را نشنویم. نامه یهودا حتی بلعام را در سطح قابیل قرار می‌دهد که به وجود این که صدای خدا را شنید، به جای اراده خدا از نفرت خود پیروی کرد. بعداً بیشتر در باره‌ی این فرد عجیب و غریب می‌آموزیم. بلعام با وجود اینکه قادر به برکت و نفرین بود و با وجود اینکه خداوند بسیار به او نزدیک بود و توبه کرده بود، بعداً نزد موآبیان رفت و با آنها نقشه‌ای کثیف کشید تا بنی اسرائیل را به بت‌پرستی اغوا کند. دقیقاً به همین دلیل است که یوحنا در مکاشفه خود به انجمن پرگامون خطاب کرد که آنها مانند بلعام از سر حيله گری کلیسای خدا از درون ناپاک می‌کنند. هم بلعام و هم کلیسای پرگامون منعکس‌کننده چیزی هستند که برای ما ناشناخته نیست. ایمان به خدا و در عین حال عصیان در برابر خدا و اراده مقدس او برای ما شناخته شده است. در داستان بلعام این دو تا چیز خیلی به هم نزدیک هستند. و همچنین می‌توانیم از طریق داستان بلعام ببینیم که غالباً نمی‌توانیم اراده‌ی خدا را تشخیص دهیم چون با خدا در تضاد هستیم. نکته شگفت‌انگیز این است که بلعام در راه نفرین بود، اما خدا آن نفرین را به راه برکت تغییر داد. در نهایت، برکت پیروز شد!

با این حال، بلافاصله برای بلعام مشخص نبود که این داستان "پایانی خوش" دارد یا نه. شما فقط می‌توانید همه اینها را در نگاهی به عقب مشاهده کنید. در ابتدا، به نظر می‌رسد که برنامه‌ای که بلعام داشت مسدود شده بود. پس به نظر او این راه بسته نعمت خدا نبود. بلعام خشم داشت. هم نسبت به الاغ و هم نسبت به راه که بسته بود. فکر می‌کنم که همه‌ی ما می‌توانیم به شکلی بلعام را درک کنیم. این واقعیت که مسیرها بی‌امید، مسدود یا غیرممکن به نظر می‌رسند، چیزی است که همه‌ما به نوعی می‌شناسیم. شما می‌توانید این را در مثال‌های زیر ببینید: رئیس برای مکالمه با شما تماس می‌گیرد. این شرکت در بحران اقتصادی قرار دارد. رئیس به شما یک انتخاب می‌دهد: "یا با یک تنزل رتبه رادیکال موافقت کنید یا شغلی دیگر را انتخاب کنید." یا مثلاً یک شغل و دوره تحصیلی انتخاب کردید که دوست داشتید. اما متوجه شدید که به سادگی نمی‌توانید در امتحانات موفق شوید. یا، شما یک ورزشکار مشتاق بودید و ناگهان به بیماری مبتلا شدید که تمام برنامه‌های شما را خنثی کرد. بلعام دقیقاً در چنین موقعیتی قرار گرفته بود. آنچه این داستان به ما نشان می‌دهد این است که خدا می‌تواند از طریق چیزهای بسیار معمولی با ما صحبت کند. همچنین با چیزهایی که در زندگی عملی ما اتفاق می‌افتد. و بیشتر اوقات، وقتی خدا اینگونه در زندگی ما دخالت می‌کند، دخالت او را به عنوان یک نعمت نمی‌دانیم. فرشتگان همیشه موجودات دوست‌داشتنی نیستند که شبیه کودکان هستند و آلات موسیقی می‌نوازند، اما می‌توانند آزاردهنده باشند. و با این حال دقیقاً این فرشتگان مزاحم هستند که برای زندگی ضروری‌اند. در داستان بلعام، هدف فرشته این بود که برای زندگی بجنگد زیرا بلعام می‌خواست نفرینی بیافکند که باعث مرگ شود. در عوض خدا برکت را می‌خواست! ما انسانها نمی‌توانیم همیشه این نعمت را از جانب خداوند تشخیص دهیم. ما آگاه نیستیم که راه‌هایی که ما انتخاب کرده‌ایم همیشه راه‌های مبارکی نیستند. و خدا متفاوت از آنچه ما می‌خواهیم رفتار می‌کند. خدا را شکر که اینگونه هست! خدا را شکر که اراده‌ی انسان قادر مطلق نیست! زیرا اگر اکنون خیلی به عقب نگاه کنیم و راه نجات خدا را در کل قوم اسرائیل ببینیم، متوجه می‌شویم که داستان بلعام که ضد برکت خدا بود هزار بار تکرار شده است. اسرائیلیان می‌خواستند خودشان را بزرگ کنند. اما آنها متوجه نشدند که خدا می‌خواست نه تنها اسرائیل، بلکه کل جهان را برکت دهد. همیشه برای مردم غیرقابل درک بوده که خدا انقدر جدی محبت خود را به دیگران بدهد. به عنوان مثال، یونس را می‌بینیم که با خدا بحث می‌کرد زیرا خدا می‌خواست نیوایی‌ها را ببخشد. هیچ کس فکر نمی‌کرد که خدا در نهایت انقدر به جلو خواهد رفت تا برای ما روی صلیب بمیرد! نه حتی در رویا آن را تصور نمی‌کردیم! بنابراین پطرس به عیسی هشدار داد: "به هیچ وجه نباید از این راه به سمت صلیب بروید!" بلعام راهی باز را پیش روی خود دید و ناگهان راه برای او مسدود شد. در جمعه خوب نیز به نظر می‌رسد که یک راه به پایان رسیده بود. دست کم این چیزی است که اکثر مردم فکر می‌کردند. صلیب و قبر عیسی نشان‌دهنده ناامیدی کامل بود، اما مسیر با جمعه خوب خاتمه نمی‌یافت. و اینجا هم فرشته‌ای درگیر بود. اول از همه اینکه با کنار زدن سنگ جلوی قبر راه را باز کرد. پس ببینیم که این فرشته حضور نداشت تا راه را ببندد بلکه می‌خواست آن را باز کند. آن فرشتگان پرسیدند: "چرا در میان مردگان به دنبال زنده می‌گردی؟" حتی زمانی که می‌خواستند عیسی را در روز دوشنبه عید پاک مومیایی کنند، فوراً این نعمت بزرگ را تشخیص ندادند. در ابتدا منظره‌ی سنگ بیرون‌گلیته و بدن گم‌شده‌ی مسیح ناجور و نامناسب به نظر می‌رسید. این ممکن است برای همه ما اتفاق بیافتد. اگر خدا با ما کار کند به نظر ما ناجور و نامناسب است. وقتی به جایی می‌رسیم که نمی‌دانیم چه کاری باید انجام دهیم یا فکر می‌کنیم راه بسته است، ممکن است خدا باشد که فرشته‌ای را سر راه ما قرار داده است. این دردناک است. گاهی اوقات ما خیلی دیر متوجه می‌شویم که خدا در یک نقطه چه در نظر گرفته بود. به خصوص در چنین مکان‌هایی، خوب است که برنامه کلی خدا را در ذهن داشته باشیم. برنامه‌ی بزرگ خداوند عید پاک است. با طلوع خورشید در روز دوشنبه عید پاک، یک نور کاملاً جدید بر ما، در برنامه‌های ما و در کل زندگی ما تابیده شده است. سپس خداوند برکت‌نهایی و ماندگار را بر زندگی ما اعلام کرد. و عیسی به ما و همه برنامه‌های ما برکت می‌دهد و می‌گوید: «قیامت و حیات مَتم. آن که به من ایمان آورد، حتی اگر بمیرد، زنده خواهد شد.» (یوحنا ۱۱، ۲۵). آمین